

مختصات جهان و دوران ما

چشم اندازی از عمده ترین مسائل

آنچه که در جهان امروزی وجه شاخص است وجود دو سیستم جهانی اقتصادی و اجتماعی متضاد است که در برابر یکدیگر ایستاده اند یعنی سیستم جهانی سوسیالیسم و سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی. مسلماً این دو سیستم تمام جهان مارا در بر نمیگیرد بلکه بخش سوسیالیست که در آن کشورهای رشد یافته آسیا و امریکای لاتین و آفریقا جای گرفته اند و در آنجا منظره متنوعی از استقرار یا برجسای مشابهت سرمایه داری تا تلاش برای رخنه خاص سوسیالیستی دیده میشود و یک دوران گذار را طی میکند. بهمین جهت محتاطانه تر است که در این بخش سوم یا جهان سوم را تمام و کمال داخل این یا آن سیستم ننگیم با اینحال باید در نظر داشت که در این بخش سوم بطور عمده ضامسات سرمایه داری حکومت میکند و لذا پیوند آن با جهان امپریالیستی پیوند نیرومندی است و در تقسیم کار جهانی امپریالیستی وارد میگردد. تضاد بین دو سیستم سوسیالیستی و سرمایه داری شکل رشد یافته تضاد کار و سرمایه است. این تضاد استی نشانی نباید بر که طی تاریخ به پیروزی سوسیالیسم بر سرمایه داری خاتمه خواهد یافت و لذا محتوی دوران ما نبرد این دو سیستم و غلبه هر یکی سیستم سوسیالیستی از طریق پیروزی انقلابهای دموکراتیک و سوسیالیستی و از طریق برکنده شدن کشورهای از سیستم سرمایه داری و انتقال آنها به سیستم جهانی سوسیالیستی است. ما بین مارکسیستها - لنینیستها در درک این محتوی دوگانگی سخن نیست. اگر بحثی در گرفته است در آنست که آیا احزاب کمونیستی در نگاه آگاهترین و فعالترین عامل در جنبش مترقی جهانی هستند چگونه باید این پروسه را در جهانی که در آن خطر جنگی ناپدید کننده وجود دارد تسریع کنند و آیا استراتژی و تاکتیک کهن کمالکان اثر بخشی خود را حفظ کرده است یا نه.

سیستم جهانی سوسیالیستی منظره ای از رشد سریع و سیستم جهانی سرمایه داری بعنوان سیستم اقتصادی منظره ای از زوال در رنجی رانشان میدهد. این دو حکم در مورد دو سیستم، بعنوان سیستم مسلماً صحیح و واقع بینانه است ولی این دو حکم بهیچوجه دلیل بر این نیست که سیستم جهانی سوسیالیستی علیرغم سیر صعودی خود مشکلات گاه بسیار جدی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ندارد و نیز بهیچوجه دلیل بر آن نیست که کشورهایی که در آن سیستم سرمایه داری امپریالیستی حکمرواست علیرغم سیر نزولی سیستم، اثر بخشی خود را از دست داده اند و دارای قدرت مانور و مقابله و رقابت نیستند، یا با این معنائیست که در دوران سیستم جهانی سرمایه داری انواع پروسه های تعدیل و دساز شدن با محیط و عقب نشینی و رفورم و غیره و غیره نمیکردند. زیرا چنین حکمی جاد و متافیزیک است و تا بهر عظیم سیستم سوسیالیستی را بر سر روی

سیستم سرمایه داری و عوامل دیگر بر روی این سیستم نمی بیند و پدید هارا محجّر و مجرد در نظر میگیرد. سیر صعودی سیستم جهانی سوسیالیستی بدان سمت میروند که سوسیالیسم پیش از پیش به عنصر قاطع در تاریخ مبدل میگردد و این خود پدید هاست بسیار مهم زیرا در چنین شرایطی هر پروسه ای در هر جای جهان بگذرد نه تنها در مقطع تناسب توابع راجعه در بسته ای که این پروسه متعلق بانست بساید مطالعه گردد ، بلکه باید در مقطع تناسب قوای بین الطلی مطالعه شود.



سیستم جهانی سوسیالیستی امروز یک سوم نفوس و یک چهارم خاک جهان را در بر میگیرد و ۴۰ درصد تولید صنعتی جهان متعلق با او و مرکب از سیزده کشور اروپائی و آسیائی و آمریکائی است. کشورهای چندی هستند که هم اکنون خود را در جاده ساختن سوسیالیسم اعلام داشته اند ولی چون سرزشت این کشورها مهم است نمیتوان آنها را جز سیستم جهانی سوسیالیستی آورد.

سیستم جهانی سوسیالیستی در زمینه های مادی و معنوی دستاوردهای واقعا شگرف و تحسین آمیز دارد. این سیستم توانسته اقتصادی متعادل تر و شریک تر از سرمایه داری و آهنگ رشدی سریعتر از آن ایجاد کند. اگرچه هنوز نبرد بازده کار که نین انرا عرصه قاطع نبرد شده است بسود سوسیالیسم تمام نشده است ولی همه چیز و همه میدهد که در این عرصه نیز سوسیالیسم فاتح شود. در زمینه فرهنگ و بهداشت عمومی موفقیتهای سوسیالیسم شگرف است. در زمینه شرکت توده ها در فعالیت اجتماعی و سیاسی و تساوی حقوق مردم اعم از صنف ، جنس و ملیت و نژاد و غیره موفقیتهای سوسیالیسم انکارناپذیر است. سوسیالیسم خود را عامل ترقی الاماد و نهروشد تاریخ در زمینه دفاع از صلح و ترقی اجتماعی نشان داده است و نقشش در این زمینه روز افزون است. در یک کلمه تجربه قریب پنجاه سال ساختن سوسیالیسم و کمونیسم در جهان صحت و جان بخشی این نظام ، صحت خطوط عمومی تفکر کمونیستهارا در شیوه ایجاد این نظام نشان داده است. بهمین جهت مبارزه برای سوسیالیسم علمی یعنی مارکسیسم - لنینیسم و جانبازی در این راه بهترین محتوی حیاتی برای انسانهای مرفقی عصر ما است.

ولی خطاست اگر ما به تجربه کثرت ساختمان سوسیالیسم غیر نقادانه برخورد کنیم و سیر خود را در این زمینه تنها یک پیوه ظفر نمون و عاری از خطا جلوه گویانیم. تجربه ساختمان سوسیالیسم تجربه تازه ایست. متاسفانه بنیاد گزار خرد مند جامعه سوسیالیستی در شوروی یعنی لنین زید در گذشت و استالین آموزش علمی بر نرزش لنینی را در باره ساختمان سوسیالیسم ساده کرد یعنی تعمیری از آموزش مارکس ، انگلس و لنین بدست داد و اکثری از ساختمان جامعه نورا مطرح ساخت که در آن صرف نظر از وجود بسیاری اندیشه ها نغز و متین ، تأثیر خصال و تاملات شخص استالین مشهود است. لنین بر آن بود که پس از صرف قدرت حاکمه مسئله غلبه عنصر سوسیالیسم بر عنصر سرمایه داری را باید بویژه در عرصه اقتصادی و با وسایل اقتصادی حل کرد و دست محاصره طولانی در سرمایه داری داخلی زد ، ولی استالین آموزش انقلابی مارکسیستی را بصورت یک آئین مذهبی و سکولاستیک در آورد و ای چه بسا با انکار به قهر مد ها را از سر راه برداشت و اصلاحات سوسیالیستی را با تکیه به اراده آهنین پیش برد و نمونه آنرا از جامعه سوسیالیستی بوجود آورد که بعد ها برخی معایب خود را در عمل نشان داد. اینکه استالین یک انقلابی و شورسین میز و در این طرز عمل خود غالبا صادقی بود و فکر میکرد که سوسیالیسم خدمت میکند تودیدی نیست ولی اساس یک ارزیابی عینسی تاریخی نه مقامات و کرامات افراد است و نه ذهنیات آنها ، بلکه نتایج عینی است که از عمل آنها حاصل شده است. استالین شخصیت پهنرنج و متفادی است که ارزیابی علمی و عینی نتایج فکر و عمل وی را نباید ساده کرد و با پاسخ ضعیفی یا مثبت بودن استالین بان خاتمه داد. چنین بحثی یک بحث علمی نیست. بنظر اینجا شب اشتباه اساسی استالین انشت که وی پروسه های اجتماعی ، تحولات و اصلاحات اجتماعی را بیشتر با اسلوب ولوشناریستی ، با تکیه به اراده عامل آگاه و حتی اراده خرد و غالبا پارادیکالیسمی که بخشودن و استبداد میکشید حل مینمود و عینیت خرد بخودی ، ضرورت نضج پروسه ها ، مراعات تد رنج ، تکیه به دموکراسی و ابتکار

توده ها، مراعات اعتدال و غیره و غیره برایش کم مطرح بود. آیا این اسلوب عمل تاریخی حاضر بود؟ اگر مقصود از ضرورت تاریخی اعتراف به خامی ها و بی تجربگی ها، عصاد آنها و بن بستها باشد، آن حرفی است ولی اگر مقصود از ضرورت تاریخی آنست که جز این راه دیگری عقلا متصور نبود و هر راهی غیر از این غلط بود، مسلما این حرف نادرستی است. بر اساس اسناد میتوان کاملا ثابت کرد که لنین عمود بگر و براتب پرتز مشتر و واقع بینانه و علمی تر از ساختمان جامعه نین داشت.

باری نمونه ای که استالین از جامعه سوسیالیستی بوجود آورد موفقتهای سیاسی و نظامی او بدان اوتوریت ای انکارناپذیر بود و در عمل بهیژه پس از میان رفتن عامل وجدی خود او نشان داد که از معاصیب تپه نیست، نمیتوانست از تحول و تغییر صون ماند بهیژه آنکه این تحول و تغییر سخت ضرورت یافته بود. ضرورت از کجانشانی میشد؟ از آنجاکه بین سازمانها و نورمهای موجود حزبی و دولتی و اقتصادی و اجتماعی و احکام منطبق با آن و بیاناشی از آن اطرفی و رشد جوشان نیروهای مولده، امکانات و ظرفیت مادی و معنوی جامعه، سطح آگاهی عمومی و غیره از طرف دیگر تضاد عمیق پدید شده بود. از بدتها پیش سوسیالیسم موافق آن نمونه که استالین ساخته بود بیک تجدد عظیم در شیون گوناگون نیازمند بود. اگر استالین علیرغم اسلوب نادرست تادروانی بهر جهت سازمانده و موعری برای جامعه نین بود، درد روانهای اخیر رهبری خود دیکر قادر نبود نیاز تحول رادیک و شمس کند و لذا رهبری او تا حد وجدی به ترمز رشد جامعه سوسیالیستی تبدیل شده بود. اهمیت عظیم کنگره بیستم در آنست که این نیاز تحول رادیک کرده برای اجرا آن کامیابی نخست را برداشت.

جهت تحول که بایستی در جامعه سوسیالیستی انجام گیرد کدام است؟ میبایست رهبری جمععی و علمی حزب و دولت و اقتصاد و غیره جای اسلوبهای اداری و بهر وکراتیک، روشهای ذهنی و نوشتار بستنی، شمسازنهای مجرد و توهمات سکولاستیک را بگیرد. میبایست حیات اقتصادی جامعه طوری تنظیم شود که در عین حفظ اولویت منافع جمع، مید آن بروز ابتکار تنگ نگردد و شعله شور و علاقتدی فردی فرو ننشیند. میبایست بجای سانسورالیم مطلق شده، جهات دموکراسی سوسیالیستی جامعه و ابتکارات ارگانها و سازمانها پرورده گردد و بسط یابد. میبایست بخود سری و بی قانونی خاتمه داده شود و قانونیت سوسیالیستی جای تجاوز بحقوق انسانی را بگیرد، انسان جامعه سوسیالیستی احساس صونیت کامل کند. میبایست بجای شیوه سینا د بازی و بخشهای سکولاستیک هر سر الفاظ و عبارات و تبدل کردن پیشوایان به بهیران خطاناپذیر و چسبیدن به احکام مائوس و در آوردن همه رهنمودها از مشتی احکام مجرد، شیوه خلاقیت بند شکن و اختراع جسورانه فکری بر پایه بررسی واقعیت عینی سلط شود. میبایست با کشورهای سوسیالیستی و احزاب برادر، روابط بر اساس همبستگی متساوی الحقوق برادرانه و انترناسیونالیسم پرولتاری برقرار گردد و غیره و غیره. در واقع پس از مرگ استالین حرکت در همین سمت صحیح انجام گرفته و میگردد و رفورمهایی که در جامعه های سوسیالیستی شده و کلیه اقدامات در این جهت است.

پروسه سالم و نیرومند تجدد در کشورهای سوسیالیستی پنحوی امید بخش ادامه دارد. برای مسامارکسیست - لنینیستهای ایران ضرورت است که الگوی ساختمان سوسیالیسم در کلیه کشورهای رستنی بررسی شود و بدون اندک تعصب و بهشد آوری از همه عناصری که برای کشور و براتیک انقلابی ماسود مند است در کنار جهان بینی انقلابی استفاده بعمل آید. ما در اینجا وارد این بحث نمیشیم زیرا در شرایط ما چنین بحثی مجرد و پیش رس است.



نقطه مقابل سیستم سوسیالیستی، سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی است که عده کثیری از کشورهای کم رشد را پدک میکند. این سیستم کماکان سیستمی قوی است و بیش از ۵۰ درصد تولید صنعتی جهانی از آن اوست و علیرغم بحران عمومی خود کماکان و گاه با تمپ سریع (مانند ژاپن و المان غربی و ایتالیا در رسالهای پس از جنگ) رشد می یابد. بخش عده و محتوی ایدئولوژی ماکونیستها انتقاد عاد لانه از این

سیستم غیر انسانی و دد منشانه یعنی بر استعمار و استعمار است. تمام خلافت عظیم مارکس و انگلس و لنین صرف نشان دادن معایب سرشتی این سیستم شده است. از آن زمان که مارکس هم بدید آمد تا امروز ماهیت سرمایه داری یعنی استعمار کار مزدوری و استعمار خلفا لایتنر مانده است. ولی بدین ماهیت که تغییر نکرده نباید مانع بدین تغییرات دیگری شود که طی صد سال اخیر در سرمایه داری روی داده است و لنین بنویسه خود و درد روان خود آنها را جمع بندی کرده است. از زمان جمع بند بهای لنین تا امروز نیز حد اقل چهل سال میگذرد و این چهل سالی است انباشته از حوادث عظیم سیاسی، نظامی، اجتماعی، علمی و قوی. این چهل سالی است که سیستم جهانی سوسیالیستی بتدریج بدید شد و استحکام یافت و بهامصل موثری در تاریخ بدل کردید. این چهل سالی است که سیستم استعمار صهیونیستی بشکل کهن آن فروپاشیده است. این چهل سالی است که طی آن انقلاب علمی وقت عظیم رخ داده و در کار بسط یافتن و نشر دادن است. کدام پروسه اجتماعی میتواند در زیر این همه پیکهای کوپنده تغییر نکرده بماند. اگر کرده است کدام است؟ تردید نیست که طی این چهل سال مارکسیستها کوشیدند تا جمع بندی های مغضبی بکنند و لسی این عمل هنوز با جسارت و علمیت لنین که بدیده زمان خود را بدین هیچ بهم و "محکم کاری" دکاتیک بدید و عرضه داشت در خور قیاس نیست. جمع بندی این تغییرات و تحولات کار عظیمی است و لازمه آن سنتز و تحلیل تازه ای از جامعه معاصر سرمایه داری است.

یکی از مختصات سرمایه داری معاصر بسط سرمایه داری انحصاری دولتی است. در کشورهای سرمایه داری غرب و آمریکا گاه بخش دولتی ۲۵ درصد مجموع سرمایه گذاری را در بر میگیرد و نقش کنترل کننده دولتی از این حدود زیاد تراست. دولت در اثر مالکیت مستقیم خود و اجرا سهامت، بهره‌رسانی ملی کردن برخی رشته های صنعتی و از طریق سرمایه گذاری بهای خویش و از راه کنترل از طریق سیستم مالیاتها نقش فوق العاده سنگینی را ایفا میکند. صحبت از تبعیت کامل دستگاه دولتی از انحصارها کردن، ساده کردن منظره است. البته دولتهای سرمایه داری غرب از جهت ماهیت طبقاتی خود دیکتاتوری بهره‌رسانی هستند و تلاش آنها در عمل موافق میل انحصارهای پرتوان است ولی در اثر عوامل مختلف داخلی و جهانی همیشه در چارچوب تنگ منافع انحصارها باقی نمیمانند. تناقض بین انحصارها و دولتهای سرمایه داری بی سابقه نیست. این نقش ویژه دولتی در این کشورها باید مورد توجه قرار گیرد و الا منظره شامتیزه میشود و سایه روشنها درک نشدیده میماند.

بسط سرمایه داری انحصاری دولتی علاوه بر برخی مختصات که بتفصی در دولت داده است با مکان برنامه‌گرایی (برگرا ما-یون) دولتی و تنظیم دولتی اقتصاد (رگولاسیون) پایه یعنی، خشید است و مجموعه همه این عوامل همراه با اقداماتی از قبیل تسلیحات در مقیاس وسیع و تحویل دائمی ترکیب آلی سرمایه که نتیجه رشد جوشان تکنیک است در تغییر شکل تجدید تولید سرمایه داری موثر افتاده و از بروز بحرانهای اقتصادی پیشگام کهن تا حد بدی جلوگیری کرده است. تردید نیست که همه این تحولات تا محدود راهبیت اساسی سرمایه داری نکرده است. دواوی سوسیالدموکراسی غرب در اثر اینکه گویا با اقتصاد بدین بحران، اشتغال همگانی و حتی نوعی سوسیالیسم در این کشورها سروکار دارم از بیخ و بن نادرست و مضراست. ولی تردید نیست که باید این تحولات را بدید و در نظر گرفت. این بدیده ها هر یک تا زگی دارد. لنین برخی از آنها را از انجمله سرمایه داری انحصاری دولتی را آغاز بدید این ان با بهارت ویژه خود بررسی کرد و اثرات ملایسریین تدارک مادی برای سوسیالیسم نامید. از دوران لنین تا حال این بدیده که در ان موقع جنبه آمیز بود یک داشته به بدیده نمونه وار تبدیل شده است و شهر پسین های خاص خود مانند کپتس، سوشالسن، ارهارد و دیگران را بوجود آورده است. از طرف مارکسیستها تا چندی پیش بیش از آنچه که لنین در باره آن گفته بود، گفته نشده بود، ولی اینک بخشها و پژوهشهای خلاقی در این زمینه انجام میگیرد که کاملاً امید بخش است.

یکی دیگر از مختصات سرمایه داری معاصر بسط اتحاد های بین المللی مونیولیستی (انترکراسیون) از قبیل بازار مشترک و غیره است. در بدید این اتحاد به های بین المللی هم گرایش مثبت بین المللی شدن اقتصاد و هم گرایش منفی اتحاد بین المللی سرمایه علیه کار وجود دارد. ولی این بدیده مسئله تناقض و تضاد م

و رقابت انحصارها را بدو آنکه حل کند کامیاب وارد مرحله تازه ای می نماید. تجارب پس از جنگ نشان داد که سرتیافته‌های امپریالیستی اکنون غیر از دوران بین دو جنگ جهانی است و رقابتها بدو آنکه از میان هر دو پیش ازین به سازش می انجامد. در آمیختگی سرمایه ها و سرمایه گذاری کشی های امپریالیستی در سرزمین یکدیگر به میزان وسیعی رسیده است و این خود پایه مادی و فنی عمل مشترک آنها علیه برولنرها و سیستم جهانی سوسیالیستی است.

یکی دیگر از مشخصات سرمایه داری معاصر آنست که در شرایط فروپختن سیستم استعماری سرمایه - داری امپریالیستی اسلوب خود را برای استعمار ذلقتها تغییر داده است و پیش ازین حربه "اقتصادی" بحربه قاطع بهره کشی از خلقها بدل میشود. مجموعه اقدامات نو استعماری در زمینه اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی بر همه کس معلوم است و لزومی نبود در این بحث نیست ولی در بر تو این تغییرات دیگر نباید سیاست مترقیونها در مستعمرات را موافق الگوی سابق سنجید. استعمار جمعی با اشکال مستورتر، ظریفتر و عوامفریبانه تر انجام میگردد. به علاوه در قبال رقابت با سیستم سوسیالیستی جهانی امپریالیستها مجبورند انواع اصلاحات را در کشورهای کم رشد تشویق کنند، بشکل معینی و واحد معینی با صنعتی شدن این کشورها موافقت نمایند. واحد معینی با آنها آزادی مانور بدهند و غیره و غیره. مسئله کشورهای کم رشد و احراز هر مؤلفی در این کشورها و پیروز کردن مناسبات سرمایه داری در این کشورها برای امپریالیسم اهمیت حیاتی دارد و فکر و انرژی کمی برای اینکار صرف نمیشود. امپریالیستها با اتخاذ روش "استعمار جمعی" کوشیده اند تا از تضادهای خود در این عرصه بکاهند و در عین حال سلطه خود را محکمتر سازند.

یکی دیگر از مشخصات سرمایه داری معاصر آنست که در داخل متروپولهای امپریالیستی و در د ر و ن جوامع سرمایه داری غرب مبارزات شدیدی که خود موسسات و ارزشهای موجود را مورد تردید قرار میدهد روز بروز حدت بیشتری کسب میکند و پیش ازین "جامعه رسی" و "قانونی" را به د و اردی متخاصم تقسیم میکند. شاید برخی تصور میکنند که این اختلافات قابل اعتنا "کمونیستها نیست زبانه و ابستگان یک طبقه اند. اگر در واقع مآلاد بودیم که بدوین اعتنا به جر و بحث ایدئولوگها و سیاستمداران سرمایه داری راه خود را پیش ببریم، میبایست با آنها بی اعتنا باشیم ولی در شرایطی که نمیتوانیم چنین کنیم، چنانکه نلین بیسان میگردد، محاسبه تضاد های هیبت حاکمه که از جهت استراتژیک بی اهمیت هستند، از جهت تاکتیک برای ما اهمیت فراوان کسب میکنند. سرمایه داری در شرایط کنونی خود را مجبور به عقب نشینی، مانور، استتار، عوامفریبی مینماید و این عامل در همه جا و همه چیز محسوس است.

امپریالیستها در شرایط وجود سیستم جهانی سوسیالیستی و قدرت روز افزونش، در شرایط مبارزه ملل رها شده از پند استعمار، در شرایط مبارزات سخت توده ها، در شرایط حادث شدن مبارزه بر سر آهنگ رشد و بازار، در شرایط رشد جوشان علم و فن مجبورند به عقب نشینی دست بزنند و خود را برای حفظ بقا خود با شرایط نهن د ساز سازند. در این شرایط نقش افکار عمومی بالا میرود. تشریهای بینابینی میدان پیدا میکنند. افکار مترقی راه رخنه می یابند. این خود یک پروسه زوال است. یعنی این سخن آن نیست که زوال سرمایه داری در این کشورها میتواند خود بخود باشد. اهدا و اصلاح بدون نبرد، بدون تحویل حاکمیت، بدون انقلاب اجتماعی چنین تحویلی میسر نیست ولی صحبت بر سر آنست که در این شرایط امکان گذار مسالمت آمیز در برخی از این قبیل کشورها در طول مدت پیش ازین زمینه معینی می یابد و انقضال قدرت حاکمه بدست قشرهای زحمتکش، چنانکه شرط حتمی و محل اجتنابی پیروزی سوسیالیسم است میتواند با اشکال بی درد تری عملی شود.



بخشد بگری که در جهان موجود دارد بخش کشورهای رشد یابنده یا کم رشد است که برخی ها آنرا "جهان سوم" مینامند. این جهان طبیعی است از کشورهای مختلف، از دست نشانده امپریالیسم گرفته تا د ولتهای ملی و موکراتیک. در اثر فروپختن سیستم استعمار این جهان دارای اهمیت و نفوذ فزاینده است.

اگر در سال ۱۹۱۹ قریب ۷۰ درصد نفوس بشری در قید استعمار بود، اکنون تنها يك درصد در اسارت مستقیم استعماری است. بقیه پایه استقلال کامل رسیده اند یا استقلال سیاسی را بدست آورده اند. وجود کشورهای کم رشد باشد یا نه، آسیا و آفریقا و آمریکا و انگلستان که در آنها میگردند رنگی خاص به دوران مسا داده است. امریالیتها میگویند بهر بهائی است این کشورها را بد نبال خود بکشند. سوسیالیسم علاقمند است که آنها را در جاده رشد سوسیالیستی بیندازد. تصادم نیرومند آشکار و نهانی بین این دو سیستم در این مناطق دیده میشود. لذا این مناطق که خود نیز محل های فراوانی درد زبون خود دارند، بهر سه سواد طوفانی بدل شده است.

برای این کشورها مسئله راه و آهنگ رشد اجتماعی - اقتصادی مسئله مرکزی است. این کشورها هر يك تا ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال از کشورهای رشد یافته جهان عقب اند و شکاف عقب ماندگی ناله سال و سیمترو عمیقتر میشود. سرمایه داری قادر نیست ضایع انسانی و طبیعی را در این کشورها بد آن نحو مجهز کند که آنها بتوانند طی چند دهه خود را بسطح جهانی برسانند. لذا سرمایه داری در این کشورها بیش از پیش اعتبار خود را از دست میدهد و بیش از پیش سوسیالیسم برای قشرهای دموکراتیک این جوامع کسب جاذبه میکند. مسئله راه رشد غیر سرمایه داری و دولت ائتلاف نیروهای دموکراتیک ملی که میتواند باین راه تحقق بخشد در این شرایط بمسئله مهمی بدل میگردد. کمونیستها باید طرق تحول مترقی را در این کشورها به نحوی رهبری کنند که از مميزات ویژه وضع جهان و این بخش ناشی میشود. بهمین جهت برخورد پرازنش با جریانهای ملی مترقی در این نواحی، یافتن فرمولهایی مانند دموکراسی ملی و راه رشد غیر سرمایه داری، یافتن اشکال همکاری کمونیستها با قشرهای دموکراتیک و ملی و غیره و غیره دارای اهمیت درجه اول است. در این کشورها همه جانیستوان مسئله را با جنک حل کرد. اگر بتوان و این عمل از ماجراجویی عاری و با واقع بینی و توفیق همراه باشد، فرد انقلابی با آن نمیتواند مخالفت کند. ولی بدیهی است که در همه موارد نمیتوان با شیوه قهرامین معضل اجتماعی را حل کرد. محیط بر مراتب متنوع تر و بفرنج تراز آنهاست. باید توانست تحول ملی و ضد امریالیستی را در این کشورها بسوی تحول دموکراتیک و سوسیالیستی سیر داد و شکل مشخص این سیر را در هر جا با ترمش و بدون جزیمیت و انجماد یافت.

مسائل مربوط بکشورهای کم رشد که کشور ما جز آنست باید مورد بررسی ویژه مآقرا کرد. یکی از این مسائل نقش خرد، بهرروازی در این کشورهاست. در این کشورها خرد، بهرروازی شهر و ده نیروی عظیمی است و تمام طرز فکر و روحیات پر نوسان خود را در سر پای زندگی سیاسی و اجتماعی رخنه میدهد. این عامل، یعنی نقش خرد، بهرروازی، در همه چیز مهر و نشان خود را باقی میگذارد و سیر مبارزات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و جریان تحول دموکراتیک و سوسیالیستی و جریان بدایش دولتهای دموکراتیک و سوسیالیستی را در مجرای ویژه ای می افکند و زمینه را برای دکماتیسیم و ولونتا ریسیم سخت فراهم میسازد. عناصر انقلابی مارکسیست - لنینیست باید در این کشورها تلاش عظیمی بکار برند تا اولاً حزب طبقه کارگر را در مسیر صحیح نگاه دارند. ثانیاً جنبش رهایی بخش را از کژ راهی و گمراهی برهانند. تجربه نشان داد که اگر مارکسیست - لنینیست ها در این کشورها قالی عمل کنند، در برخورد بمسائل واقع بینی و ترمش لازم را بکار نبرند مغرور میشوند و سیر جامعه بسوی سوسیالیسم بمراتب بفرنجتر، ناهنجارتر و دردناکتر میشود.

برای اینکه خصایص جهان و دوران ماروشن شود، بویژه باید علاوه بر توصیف ویژگیهای سوسیالیسم، سرمایه داری و امریالیسم و جهان سوم - دو جریان دیگر را نیز در نظر داشت. یکی از خصایص زمان ما بسط شکست انگیز جنبشها اعم از طبقاتی، ملی، صنفی و نژادی باشکال مختلف از پارلمانی تا پارتیزانی است. مردم جهان بانحاء مختلف در سازمانهای ملی و بین المللی متشکل میشوند و دست بهبازره مطالباتی میزنند. اپولی تیسیم که زمانی خصیصه توده ها در کشورهای متروپول وستتر و وابسته بود فروکش میکند. مردم خواستار درك مسائل و نمل حقوق حقه خود هستند و بطور متشکل و غیر

مشکل بهیشت حاکمه اعمال فشار میکنند. امکان حل و فصل مغلی مسائل در پی د یوار وزارت امور خارجه از میان میرود. نقش خلق و افکار عمومی در تریزاد است. جنبش کمونیستی جهانی بخش مقدم و پشاهاننگ این جنبش عظیم جهانی است. شرایطی که احزاب برادر در آن عمل میکنند سخت متوج است لذا نمیتوان با تکتیک واحدی و یا از مرکز واحدی همه را اداره کرد. هر جنبی باید بتواند بر اساس احکام کلی شرایط خاص خود را تحلیل کند و راه ویژه خود را برای سپردن آن جامعه بطرف سوسیالیسم بیابد. اندیشه "تسوع مراکز" یا پلی مانیسم که برخی احزاب پیش میکنند اگر بمعنای نفی همبستگی انترناسیونالیستی احزاب پرولتری باشد درست نیست ولی اگر بمعنای آنست که اصل سائترالیسم د موکراتیک در مقیاس جنبش انقلابی جهانی نیز باید اعمال گردد صحیح است و انترناسیونالیسم پرولتری جز این معنای دیگری ندارد. بهر جهت نوع نوین همبستگی که ناشی از درجه کنونی تکامل نهضت و احزاب برادر است باید شکل یابد و در واقع نیز در کار شکل یافتن است. قاعده بر آنست که در این شکل نوین باید هم حد اعلا انترناسیونالیسم و همبستگی احزاب برادر و هم حد اعلا قدرت ابتکار و استقلال عمل این احزاب در محیط ویژه مبارزه خود د تأمین گردد.

یکی د پکر از خصایص عصر ما رشد جوشان علم و تکنیک است. ما در دوران يك انقلابی نظیر علمی و فنی که د ارای وقایع دراز مدت و پیش بینی ناپذیر است زندگی میکنیم. هم در منابع انرژی، هم در مواد اولیه و هم در تکنولوژی تولید تحولات کیفی و بنیادی شگرف رخ میدهد. مهمترین بخش تکامل غالب علوم طبیعی نسبت بسراسر تاریخ متعلق بهمین بیست ساله پس از جنگ است ا منابع جدید انرژی مانند اتم و هسته آن آفتاب و آب قدرت فعاله بشر را د هابارها لایمیرد. تکنیک راکت و الکترونیک و مولکولونیک (الکترونیک مینیاتوریزه)، بسط شیعی و دستاورد های زیست شناسی معاصر و رشد سریع علم و فرهنگ منظره جهان ما را با سرعت دگرگون میکند. همجوامع بسته، توده های بیخبر، سیاستهای پس پرده، پشویان همه دان و همه توان برای همیشه گذشته است. نباید منتظر نوايح پلگانه ای بود که درباره کلیه مسائل حقیقی بلا تردید بیان دارند. خلقها، تمدنها، سیستمها پیش از پیش در هم تا هم میکنند. رشد تکنیک از جمله تکنیک جنگ که پیش از تغییر داده است البته نه از این جهت که دیگر نمیتوان از جنگ عاد لانه و غیر عاد لانه صحبت کرد، بلکه از این جهت که جنگهای بزرگ متعادل مشاشا خطرات غیر قابل پیش بینی برای تمدن انسانی باشد. بحث درباره اینکه آیا بشریت پس از يك جنگ هسته ای میماند یا نمیمانند يك بحث علمی نیست. ولی آنچه که مسلم است زبانه های حاصله از جنگ هسته ای باندازه ای عظیم است که مهمترین و بلا تردید بزرگترین است. حقیقت آنست که تکنیک راکت و بمبهای چندین دهه مکاتبی سلاح را چنانکه زمانی لنین بگوهای کروسیک یاد قیابیش بینی میکرد، از وسیله دفاع بوسیله "اصح" بدل کرده است. در چنین شرایطی تکرار عبارات کهن د اثر بر اینکه نیروی قاطع انسان است نه اسلحه بشل کلی و مکانیکی آنها صحیح نیست. این تحول عمیق که در اثر تحول تکنیکی در مسئله جنگ رخ داده است و این امر که جنگ جهانی خطر مهلکی برای تمدن بشری است کمونیستها را در مقابل این وظیفه قرار داده است که سیر جهان بجا نب سوسیالیسم، رهائی خلقها و نایل آنها بترقی اجتماعی بنحوی تسریع شود که در چارچوب حفظ صلح جهانی باشد. آیا میتوان حفظ صلح را با تأمین تحول انقلابی جامعه بشری در آمیخت یا این دو قطب متضادند؟ پاسخ مارکسیست - لنینیستها آنست که این دو قطب متضاد نیستند و میتوان روشی تنظیم کرد که در این حرکت به پیش، صلح جهانی که صیانت آن اهمیت حیاتی کسب کرده حتی المقدور از گزند صون ماند. جنگ ناگزیری نقد یرامیز خود را از دست داده - تناسب قوا در جهان طوری است که امپریالیسم علی رغم ماهیت درنند خوی خود د بقرقادر نیست اراده خود را تحمیل کند. حفظ صلح اگر برای آن بدرستی مبارزه شود ممکن است. در شرایط صلح مبارزات طبقاتی و ملی و نژادی و جنسی و صنفی نه تنها فروکش نمیکند، اوج میگیرند و امپریالیسم و سرمایه داری بجانب سرنوشت حتی تاریخی خود رانده خواهند شد.

برای حفظ صلح جهانی باید سیاستی خرد ضدانه و بدون ماجراجویی در پیش گرفت. البته حفظ صلح جهانی هدفی غائی و بدهانه نیست. حفظ صلح جهانی همراه است با نبرد عظیم برای تحول اجتماعی در جهت سوسیالیسم. تلفیق این دو هدف آنگاه ممکن بلکه ضرور است. همزستی مسالمت آمیز دو سیستم متناقض، اتحاد صمیمانه کشورهای سوسیالیستی با یکدیگر و دوستی و کمک آنها به کشورهای کم رشد شکل این تلفیق است. تمام صحت بر سر آنست که ما تحول انقلابی را بپوشی اداره کنیم که صلح را باعث بخطر نیافتد و صلح جهانی را بنحوی حفظ کنیم که مانع تحول انقلابی و حرکت پیشرونده جامعه بشری نشود. همزستی مسالمت آمیز در شرایط امروزی فقط بمعنای عدم جنگ نیست و این همزستی باید جنبه مثبت و سازنده روابط متساوی حقوق در این یا آن رشته اقتصاد، علم و فرهنگ بخود گیرد و بصورت مسابقه مسالمت آمیز دو سیستم متناقض درآید. نباید از این مسابقه که محتوی عدل و همزستی مسالمت آمیز است هراسید زیرا موضع سوسیالیسم حق است و در این مسابقه، اگر درست عمل کند پیروزی با اوست. همزستی مسالمت آمیز بمعنای حفظ وضع موجود در جهان نیست و شکلی از اشکال مبارزه طبقاتی است. اتحاد شوروی حتی از دوران حیات استالین این سیاست تلفیق، سیاست حفظ صلح جهانی با نبرد بخاطر سوسیالیسم و دموکراسی را پایه گداری کرد. اقدامات اتحاد شوروی در صحنه جهانی مبتنی بر این پایه است و ماهیتا درست اصولی یعنی درست انقلابی است. تخطئه این اقدامات و یا مقابله این اقدامات با احکام تجزیدی و صحتا ضدت چپن شده از متون کلاسیکها کارضری است که جز گمراهی و کژ اندیشی ثمره دیگری ببار نخواهد آورد.

در شرایط نبرد برای همزستی مسالمت آمیز، بسط مبارزه بر ضد سرمایه داری، تقویت جنبش رهائی بخش ملی، تقویت کشورهای نواستقلال و ضد امپریالیست نه فقط ممکن است بلکه ضرور است. منتها در این شرایط نهن جهانی باید تاکتیکهای مناسب را یافت. مثلا ما از امکان تکامل مسالمت آمیز انقلاب صحت میکیم. حتی در دوران استالین احزابی مانند احزاب فرانسه و انگلستان و ایتالیا و آمریکا این مطلب را به میان کشیدند. این بحث از ضرورت بواقعیتهای برخاسته است. اگر ما احزاب برادر کشورهای رشد یافته سرمایه داری را از این امکان محروم کنیم آنها را از داشتن یک مشی واقع بینانه محروم کرده ایم، زیرا بسیار بعید است که بپره در شرایط حفظ صلح امکان اعمال قهر برای احزاب برادر این کشورها پیدا شود. و اما اینکه آیا راه مسالمت آمیز ممکن است، باید گفت آری ممکن است. منظره را اینطور نباید تصویر کرد که امروز با فردا احزاب کمونیست در پارلمان اکثریت می یابند و دیکتاتور بیولتاریا را از طریق قانونی برقرار میکنند. منظره را باید در انفراد تدریجی انحصار طلبان و سپس سرمایه داران در شرایط مشخص جهان امروز تجمع و اتحاد تدریجی نیروهای تحول طلب، رخنه تدریجی عناصر ترقی اجتماعی و امثال آن دید. البته تاریخ از فرصتهای نادر خالی نیست و احدی نمیتواند بگوید که تحول کیفی سریع و قهرآمیز این کشورها بکلی منتفی است. ولی بر روی چنین امکانات کم اجتماعی نمیتوان حساب کرد. بر پایه همین درونما سراپای تاکتیک کمونیستها در این کشورها نسبت به احزاب سوسیال دموکرات، نسبت به نیروهای کاتولیک مترقی تغییر میکند. بد رستی صحت از تغییرات ساختی در جامعه بهمان می آید. مسئله جنبه وسیع نیروهای ضد انحصاری مطرح میگردد. همه اینها با وضع جهان، با ضرورت حفظ صلح جهان، با تحلیل درست از تناسب قوی، با درک صحیح از وضع کشورهای امپریالیستی ارتباط نزدیک دارد و فقط در داخل یک چنین تحلیل جامعی قابل درک است. این توصیف از وضع جهان با تحلیل مائوئیستی از این وضع تفاوت اساسی دارد. برای کمونیستها مسئله درک وضع جهان یک مسئله تجزیدی نیست. مسائل کشور خود را از مسائل جهان نمیتوان جدا ساخت و نباید جدا ساخت. نمیتوان گفت: ما به بحثهای موجود در درون نهضت انقلابی کاری ندانیم. مسائل جهان مسائل مشترک همه خلقهاست و بسبب خود بهم مربوط است. نوع برداشت از این مسائل ما را ناگزیر به نتایج معینی در درون مرزهای کشور خود میرساند. آنچه که در این مختصر گفتیم و شامل مهمترین نکات مورد تنازع و محل آنها از نظر نگارنده است برداشتی است که از موضع مارکسیسم جاندار و خلاق بر میخیزد، مارکسیسم که روح انقلابی را بادی در دست واقعیتهای در میآورد و از هر گوشه آید الیسم، سوسیالیسم و امپریالیسم میراست.